سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 27

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون) [1]

مبحث گذشته از نظر مباني نقلی و موازين ديني تمام شد، يعني هركس كه اين مطلب را بلد شود، قطع و يقين پيدا ميكند كه مذهب حق و آن راهي كه راه خدا است و بايد رفت، مذهب شيعه جعفري اثني عشري است، آن کسیكه دلش دين نخواسته باشد، كسي بخواهد لجاج و عناد كند، يا خودنمايي و اظهار فضل كند، آن حرف ديگري است. كسيكه طالب حق باشد، مطالب دو روز گذشته را كه شنيد و در آن دقت كرد، يقين پيدا ميكند كه مذهب بر حق، مذهبي كه واجب‌الاتباع و لازم‌الاطاعه است، مذهب جعفري اثني عشري است.

حالا ميخواهم تفضلا يکی دو تا مطلب را از نظر علم و عقل كه لازم است آقازاده‌هاي محترم و دانشمندان معظم بدانند به عرض شما برسانم، دو مطلب را بر سبيل مقدمه ميگويم، اين دو مطلب بايد خاطر نشان شود و بعد وارد در مقصد خود شويم:

مطلب اول اين است كه ما بالفطره و بالطبيعه عالي را فداي سافل نميكنيم بلكه سافل را فداي عالي ميكنيم،

مثلا چطور؟ مثال بزنم،

يك كسي سنگي به طرف شما پرتاب كرده است، سنگ هدف گيري به چشم شما شده است، ميخواهد به چشم شما بخورد، به طرف چشم شما ميآيد، شما در آنجا چه كار ميكنيد؟ دست خود را جلوي

سنگ میگیرید که سنگ به دست شما بخورد، در صورتيکه يقين داريد، وقتي سنگ به دست شما بخورد دست را مضروب میکند، خون آلود میشود، ممکن هم هست که آنقدر سنگ به شدت پرتاب بشود که استخوانهاي دست را هم بشکند، شما دست را سپر چشم قرار میدهید،

چرا؟

براي آنكه چشم عالي است، چشم عضوي بسيار بسيار شريف و مفيد و موثر است، كسيكه چشم ندارد تقريبا نصف از شئون زندگياش باطل است، كسيكه چشم ندارد نميتواند مطالعه كند، كسيكه چشم ندارد نميتواند مناظر زيبا و خوب را تماشا كند، كسيكه چشم ندارد تشخيص زشت و زيبا را نميتواند بدهد، چشم هزار هزار فوائد دارد، چشم نداشته باشي لقمه را نميتواني به دهان بگذاري، توي گوشت ميكني! چشم نداشته باشی دستت را به سوي پلو نميبري، به سوي پنير و سبزيخواهي برد. چشم عضو بسيار بسيار مفيد و موثر است. دست هم عضو مفيد است، اما دست آن اهميت چشم را ندارد، سنگ اگر به چشم بخورد كور ميكند به دست كه بخورد خراش برميدارد و زخم ميكند و يك خوردهاي معيوب ميشود.

تو، سافل پست را كه دست باشد فداي عالي كه چشم است ميكني. هيچ وقت نشده كه سنگي بخواهد به دست تو بخورد و تو چشمت را سپر قرار بدهي كه سنگ به چشم بخورد و به دست نخورد، هيچوقت اين كار را نميكني، چرا؟

زيرا كه بالفطره عالي، فداي سافل نميشود، آنكه مقامش بلندتر است فداي آن كسيكه پستتر است نميكنند. پروفسور نمره يك، فيزيكدان اول دنيا را فداي حمال آخر گاراژ نميكنند،

مثالي بود زدم، دو تا مثال ميزنم كه خوب براي بچهها هم روشن شود.

از بالا افتادي، معلق شدي، با كله ميخواهي به زمين بيايي، اگر با مغز بيايي مغزت پريشان ميشود و از بين ميرود و مغز عضو بسيار بسيار شريف و لطيف است، دستهايت را جلو ميآوري كه با دست پائين بيايي.

ميگويند: گربه مرتضي علي است از هر طرف رهايش كني چهار دست و پا پائين ميآيد.

احتمال هم برده ميشود كه دستت بشكند، ميگوئي: به جهنم، دست بشكند بهتر از آن است كه مغز داغون بشود، دست را سپر مغز ميكني. اين دليل بر اين است كه سافل پست را فداي عالي ميكني، مغز را سپر دست نمیکنی، دست را سپر مغز میکنی.

فضلا توجه كنيد كه چطور مطلب را برمی‌گردانم.

هرچه را بخواهيم تشخيص دهيم كه عالي است يا داني به نسبت يك شيء ديگر، از راه فداكاري تشخيص ميدهيم. ما الان تشخيص داديم كه چشم عالي است و دست سافل است، تشخيص داديم كه مغز عالي است و دست سافل است، پست را فداي بلند و عالي ميكنيم، عالي و بلند را فداي پست نميكنيم.

از همين راه تفادي ما ميتوانيم در اين عالم عالي و داني، عالي و سافل، را بدست آوريم.

ما ميفهميم كه نباتات عالي هستند و جمادات سافل هستند، از راه تفادي. شما ميليون‌ها گالن آب را فداي گياه ميكنيد، خاك را فداي گياه ميكنيد، يك هكتار زمين، يك نهر آب، يك ماه و دو ماه، آب را و خاك را براي چه مصرف ميكنيد؟ براي به دست آوردن گياه، براي به دست آوردن بادمجان، براي به دست آوردن خيار، براي به دست آوردن كدو، براي به دست آوردن هندوانه و خربزه، گندم، جو و حبوبات. هيچكس نميگوئيد اين همه آب را چرا حرام ميكنيد؟

ميگوئي: من اين‌جا جاليز دارم، می‌خواهم خيار و كدو و بادنجان و اين‌ها را تهيه كنم، آب و خاك را فدا ميكني، آن‌وقت معلوم ميشود نباتات عالي هستند و جمادات سافل هستند، اين را فداي آن ميكنيد.

بيا بالاتر،

گياهان ميرويند، سبز، خرم، شش ماه هم زحمت كشيده‌اي تا مثلا يونجه را به عمل آورده‌اي، مثال به يونجه بزنم، شش ماه زحمت كشيده‌اي، زمين را كود داده‌اي، بذر افشاني كرده‌اي، به مقدار معين آب داده‌اي، علف هرز را كنده‌اي، برای چي؟ كه علوفه و يونجه بدست آوري، اين يونجه‌ها كه بالا آمد داس را را ميگذاري و همه اين‌ها را می‌بُری، ميبري و پيش گاو و گوسفند ميريزي تا بخورد، علوفهها را فداي گوسفند ميكني، بادمجان‌ها را، كدوها را خورش ميكني ميآوري در محضر ما علما كه نوش جان كنيم، مثال به علما می‌زنم، حلالشان باد هرچه ميخورند،

نباتات را فداي حيوانات ميكنيد، آيا شده كه شما گوسفند و گاو را بكشي براي آن‌كه علفی سبز شود؟ ميخواهم كه علف اصلا سبز نشود، بنده گاوها را بكشم كه يك كاله يونجه ميخواهم به عمل بياورم!

ابدا.

اما يك كاله يونجه را درو ميكني و ميريزي جلوي گاو كه بخورند، فردا به تو شير ميدهند، پيش گوسفندها تا بخورند و چاق بشوند، و بعد در زمستان «اذبحوا» بكني و قَوَرمه كني، قُورمه غلط است، و بخوري،

پس معلوم ميشود حيوانات اعلى هستند و عالى هستند، و نباتات سافل هستند و داني هستند.

همين‌طور بيا بالا،

آقا چقدر زحمت كشيده‌اي تا يك بره‌اي را چاق كني؟ پوست خربزه، پوست هندوانه، جو خيس كرده، اين‌ها را ميبري پيش بره، آخور بندش به اصطلاح گله‌دارها ميكني، از اين خوراك‌ها ميخورد، چاق ميشود، اما تا چاق شد، دنيا آكل و ماكول است،

گرگ گياه بر، بره گرگ را بيا ؟؟؟ 14:30   اين نكته يادگير كه نغز است و نادره

مال ناصر خسرو است،

دنيا آكل و ماكول است، او آن را ميخورد، آن او را ميخورد، كسبه سرگذر، اهل محل را ميخورند و ميچاپند، بنكدارها كسبههاي متفرقه سرگذر را ميخورند، تجار، بنكدارها را ميخواند، دولت، تجار را مي خورد، دول قوي، دول ضعيفه را ميخورند، دنيا آكل و ماكول است. گوسفند، بره را، به او يونجه ميخوراني، جو خيس كرده ميدهي، پوست هندوانه و خربزه، برگ انگور، تا بخورد و چاق شود، در آخر مهر ماه كه وقتش است آن را «اذبحوا» ميكني و قورمه ميكني، كباب حسيني ميكني، كباب كوبيده ميكني، كباب برگ ميكني، كباب تبريزي ميكني، انحاء كباب‌ها كه شما اهل عمل هستيد و ما علمش را داريم، ما ملا هستيم و شما كننده‌كار هستيد، «وفقكم الله انشاءالله».

به هر حالت،

كسي نميگويد كه آقا اين حيوان را چرا كشتي؟ الان در شبانه روزي چند ميليون مرغ كشته ميشود تا من و شما بخوريم، هيچ وقت شده كه انساني را براي چاق شدن مرغي بكشند؟ ابدا، انساني را فداي گوسفندي بكنند؟ ابدا، گوسفند و مرغ و ماهي دريا، مرغ هوا، آهوي صحرا، بره و مرغ را،

شعري از سنائي يادم آمد، قصيده مفصله‌اي ميگويد كه شاه قصيده دنيا است:

طلع الصبح فاضت الانوار   يكي از خفتگان نشد بيدار

اين مطلع قصيده او است، خيلي هم عالي است

طلع الصبح فاضت الانوار   يكي از خفتگان نشد بيدار

سخت بگریز زین سراي كه هست   سقف سوراخ و ابر طوفان بار

يقول و يقول الی ان يقول.

بره و مرغ را در آن ره کُش   که به انسان رسند آخر کار

اين‌ها را بده آدم بخورد نه الاغ، بره و مرغ را بده آدم بخورد، نه شتر، نه غول.

بره و مرغ را در آن ره کُش   که به انسان رسند آخر کار

جز بدين ظلم باشد ار بكشد   بي‌نمازي مسبحي را زار

جز بدين، اگر اين كار را نكنيد،

اين حيوانات تسبيح خدا ميگويند، اي تارك الصلاه، گلوله داغ بخوري، تو چه حق داري كبوتر را بخوري؟ تو چه حق داري مرغ را بخوري؟ تو چه حق داري ماهي آزاد درياي خزر را بخوري؟ تو چه حق داري قرقاول را بخوري؟ كوفت بخوري، مرگ را بخوري، او تسبيح خدا ميكند، اي از خدا بي‌برگشته، اي حيوان مجسم!

جز بدين ظلم باشد ار بكشد   بي نمازي مسبحي را زار

برگردم.

از راه تفادي ما ميفهميم انسان عالي است و حيوان سافل و نازل است، از راه فداكاري ميفهميم كه حيوان عالي است و نباتات نازل و سافل هستند، از راه فداكاري ميفهميم نباتات و روئيدني‌ها عالي هستند و جمادات، چهار عنصر قديم، نازل و سافل هستند، از راه فداكاري تشخيص ميدهيم.

مطلب دوم،

هرجا عالي و سافلي شد، سافل مقدمه براي عالي است و عالي ذي‌المقدمه است، نتيجه است، و نتيجه اشرف از مقدمه است و اگر نتيجه نباشد، مقدمه نخواهد بود.

مثلا چطور؟ ما درخت را براي چه ميكاريم؟ ميكاريم براي ميوه‌اش، باغبان كه زحمت ميكشد و زميني را شيار ميكند، كود ميريزد، دانه را ميكارد، دورش را حصار ميكند، بعد خيابان‌بندي ميكند بعد به مدار آب مي دهد، مواظبت ميكند، شغال نيايد، حيواني نيايد، اين درخت را نشكانند، اين زحمت‌ها را براي چه ميكشد؟ زمستان سرما را متحمل ميشود، تابستان گرما را تحمل ميكند، مثل پروانه دور شمع، دور باغ ميگردد، بيل بر روي دوشش است، آب را جاری كند، اين‌ها براي چيست؟

براي اين‌كه اين درخت ميوه بدهد، كه اگر اين درخت ميوه‌دار نبود و ميوه ده نبود، باغبان زحمتش را نميكشيد، چون ميوه ميدهد، ميوه دارد، ميوه‌اش را تابستان مي‌آورد و ميفروشد، پولش را توي جيبش ميريزد و يا ميوه‌اش را ميخورد و كيف و لذت ميبرد، بخاطر ميوه، درخت را نگهداري ميكند، پس، ميوه اشرف است، درخت، اخس است، درخت فداي ميوه ميشود، ميوه فداي درخت نميشود، و درخت را براي ميوه ميخواهند كه اگر ميوه،

نكته حساس اين‌جا است، گوش بدهيد،

اگر ميوه نباشد، درخت را نگه نميدارند.

ناصر خسرو در آن قطعه برجسته‌اي كه دارد ميگويد:

بسوزند شاخ درختان بي‌بَر سزا خود همين است مر بی‌بري را

درخت تو گر بار دانش بگيرد به زير آوري چرخ نيلوفري را

اول قطعهاش اين است:

نكوهش مكن چرخ نيلوفري را برون كن ز سر باد خيره سري را

خيلي خوب گفته است، تا به اين شعر ميرسد:

بسوزند شاخ درختان بي بر سزا خود همين است مربی‌بري را

درختي‌كه بر ندارد، يعني ميوه ندارد، حالا ميخواهد ميوه خوردني باشد يا برگ سبزش باشد. پوده شده، مثل من آخوند پير پوده شده، درخت را قطع ميكنند و ميگذارند زير دست هيزم‌شكن، بشكند و زير ديگ پلو، پلو بپزند بدهند علماء بخورند. چون من غير از علما شخص ديگر را شايسته خوردن پلو نمی‌دانم!

بسوزند شاخ درختان بي بر سزا خود همين است مربی‌بري را

درخت را براي ميوه‌اش ميخواهند، ميوه نداشته باشد رهايش می‌كنند،

اين را خوب فهميديد حالا بيائيد، يك مطلب ديگر:

بشر گرچه صورتا همه مانند هم هستند، الان اين‌جا علماء نشسته‌اند، تجار نشسته‌اند، كسبه نشسته‌اند، دانشجوها نشسته‌اند، محصلين نشسته‌اند، دانش‌آموزها هستند، همه يك شكل، همه مستوي القامه،

حد انسان به مذهب عامه   حيواني است مستوي القامه

همه پيشاني آن‌ها باز است، يعني مو و پشم و كرك ندارند، همه ناخن‌هايشان پهن است بخلاف متجددين كه مثل شغال ناخنشان را دراز ميكنند مثل بيل ميماند، مثل نيشتر! من نميدانم اين‌چه سليقه بدي است، كاش قدري ذوق را داشتند، بابا دست ناخنش گرد باشد و آن‌طوري هم شارع مقدس فرموده و مستحب است يك قدري خضابش بكنند، خيلی قشنگ‌تر، مليح‌تر، لطيف‌تر، ناخن‌ها را مثل بيل ميكنند. مثل نيش‌تر، بعد هم رنگ خون به آن ميزنند. عينا مثل ناخن عنتر، ناخن شغال، اين‌چه سليقه‌اي است! موي مشكي بسيار عالي كه دنيا از سه هزار سال پيش، موي مشكي را در ذوق ادبي تعريف كرده است، رنگ ميزنند تا مثل موی شغال بور بشود، چرا؟ چون موی اروپائي‌ها بور است، بخاطر آب و هواي منطقه آن‌جا، بنده هم ميخواهم مثل آن‌ها بشوم.

خلق را تقليدشان بر باد داد   صد هزاران لعن بر تقليد باد

في الجمله، همه كه نشسته‌ايد، بادی البشره، عريض الظفره، قد مستقيم، پيشاني بي‌مو و كرك و پشم و ناخن گرد، اين‌ها مميزات انسان از حيوان است، اما خيال ميكنيد همه يك رديف و يك نوع هستيد؟

خير،

برحسب اصطلاح منطق فني صناعي شما افراد يك نوع هستيد ولي برحسب منطق حقيقي الهي شما انواع مختلفه هستيد. «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه» [2] ، يكي از شما معدن طلا است، يكي ديگر معدن ذغال سنگ است، شما به حسب باطن مختلف هستيد، يكي از شما دانا است، يكي نادان، يكي نوراني است، يكي ظلماني است، ظاهرا بدن‌ها مثل هم است، همه افراد يك نوع هستيد برحسب منطق صناعي ارسطو و اما برحسب منطق انبياء و حكمت الهيه شما افراد يك نوع نيستيد، هر عده از شما، يك نوع خاصي است. روحانيين، علماء، يك نوع خاص هستند، جهال يک نوع هستند، خوش اخلاق‌ها يك نوع هستند، بد اخلاق‌ها يك نوع هستند، انواع مختلفه هستيد.

يعني تصور ميفرمائيد اميرالمومنين7 كه اين‌جا نشسته باشد، امام زمان7 كه اين‌جا نشسته باشد، با آن پسره لات، همه فن حريف چاقوكش سرميدان، اين دو فرد يك نوع هستند؟ ابدا،

اين نكته خيلي دقيق است، دقت كنيد، خيلي‌ها همين مطلب را درست هضم نكرده‌اند چون هضم نكرده‌اند خرابي در عقائدشان پيدا شده است. يك عده احمق‌هاي نافهم، بچه در علم، بلكه علقه مضغه در علم، اين‌ها پيغمبرها را هم مثل ما فرض كرده‌اند، استدلال هم ميكنند (انما انا بشر مثلكم) [3] ، احمق، (يوحي) [4] را چرا نمی‌گويی؟ در (يوحي) يك اقيانوس مطلب خوابيده است.

پيامبران صورتا از نظر جسم و جسد مثل ما هستند، و اما از نظر روح يك نوع خاصي هستند، ربطي به ما ندارد. نسبت انبياء به ما از نظر روح مثل نسبت ما است به حيوانات، الاغ با انسان چه تفاوت دارد؟ الاغ بايد زير ركاب انسان بيايد، انسان سوارش بشود، از او بهره‌برداري بكند، استحمار كند، استعمار كند، او حكومت بر ما ندارد، ما حاكم بر او هستيم، ما براي او نيستيم،

خيلي حساس و لطيف است، ما براي الاغ خلق نشده‌ايم، الاغ براي ما خلق شده است. (خلق لكم ما في الارض جميعا) [5] (ا و لم يروا انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما و هم لها مالكون) [6] (و ذللناها لهم فمنا ركوبهم و منها يأكلون و لهم فيها منافع و مشارب افلا يشكرون) [7] قرآن مي خوانيد، قرآن كلام خدا است، حق مطلب اين است كه هر آيه‌اش دليل بر حقانيت پيغمبر خاتم است، هر آيه‌اش صدا ميزند: آي بشر دنيا، بدانيد آورنده من يعني حضرت محمد9 رسول خدا است و من كلام خدا هستم. (ا و لم يروا انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما و هم لها مالكون) [8] (و ذللناها لهم فمنا ركوبهم و منها يأكلون و لهم فيها منافع و مشارب افلا يشكرون) [9]

خرها براي ما هستند، گوسفندها براي ما هستند، مرغ و ماهي براي ما هستند، ما براي آن‌ها نيستيم، ما بايستي سوار آن‌ها بشويم و از كيان خارجي آن‌ها بهره‌برداري كنيم، آن‌ها سوار ما نميشوند، هيچوقت را تا حالا كسي را ديده‌ايد الاغ را بر دوش خود سوار كند و بگويد الاغ سوار من شده، من ميخواهم الاغ را ببرم! آدم اين كار را نميكند، مگر خر باشد، عملا بشر سوار خر ميشود و خر براي بشر است، بشر براي خر نيست، او را فداي اين ميكنند، اين را فداي او نميكنند، اين را روشن شديد؟

انسان كامل، انساني كه در درجه علم و عمل، انساني كه در درجات تقوا و قداست و روحانيت حد اعلي را گرفته باشد با ساير افراد انسان، نسبتش نسبت انسان است با الاغ. نسبت او با ساير افراد نسبت انسان است با بره، يعني اين‌ها ديگر گوسفند هستند بالنسبه به او، و لو صورتا مثل هم باشند، اين‌ها خر سواري او هستند، يعني اين‌ها براي او هستند، او براي اين‌ها نيست، اين‌ها مسخر او هستند، او مسخر اين‌ها نيست،

وجود لنفسه، به اصطلاح علم بگويم. آقايان اهل علم بسيار تشريف دارند،

آقايان اهل علم! شيء دو وجود دارد:

يك وجود لنفسه دارد و فى نفسه،

يك وجود لغيره دارد،

وجود في نفسه است، اما گاهي لنفسه است و گاهي لغيره است. وجود جواهر، خاصه جواهر مجرده كه انسان كامل از آن‌ها است، اين وجود في نفسه و لنفسه دارد، يك وجود لغير هم هست كه او وجود عرضي او است.

ما لغير هستيم، او لنفسه است، او براي خودش است، ما براي او هستيم، او براي ما نيست، نسبت به ما دارد اما براي ما نيست، ما براي او هستيم. علف براي گوسفند است، گوسفند براي علف نيست، گوسفند براي ما است، ما براي گوسفند نيستيم، ما براي امام زمان هستيم، امام زمان براي ما نيست، ما فداي او شويم، او فداي ما نمي‌شود.

يک‌مرتبه در مقصد خود رفتيم.

امام زمان يا پيغمبر يا اوصياء پيغمبر يا پيامبران ديگر، فرقي نميكند، اين انسان‌هاي كامل براي ما نيستند، ما براي آن‌ها هستيم،

ما را فداي آن‌ها ميكنند، آن‌ها را فداي ما نميكنند، نسبت آن‌ها به ما، نسبت ما است به حيوانات. صورتا آن‌ها شبيه ما هستند، به شكل ما هستند اما باطنا يك نوع ديگري هستند غير از نوع ما، ميوه شجره ما هستند، ما باغباني ميشويم براي آن‌ها، ما را براي انسان كامل نگه داشته‌اند نه انسان كامل را نگه بدارند براي ما،

آخوند ملامحمد ميگويد، آخوند ملامحمد چيز عجيبى است،

گر نبودي ميل و اميد و ثمر   كي نشاندي باغبان بيخ شجر

پس ز معنا آن شجر از ميوه زاد   گر بصورت ميوه را بودی نهاد

زين سبب فرموده است آن ذو فنون   رمز نحن الآخرون السابقون

گر بصورت من ز آدم زاده‌ام   ليك معنا جد جد افتاده‌ام

مصطفي وين را فرمود بر ملا   كانبياء باشند مرا زير لوا

فرمود: «آدم و من دونه تحت لوائي يوم القيامه» [10] . پيغمبر پسر آدم است اما معنا پدر آدم است، جد آدم است، چون همين تمايز در رسل و انبياء هم هست، (تلك الرسل فضلنا بعضهم علي بعض)، هر شريف افضلي نتيجه براي فاضل است و هر فاضلي مقدمه براي افضل است،

اين‌ها را كه فهميديد، اگر افضل نباشد وجود فاضل لغو است، اگر ميوه نباشد،

بسوزاند شاخ درخت بي بر   سزا خود همين است مربي بري را

اگر میوه نباشد درخت را میخواهند چکار کنند؟ یك تبر میزنند هیزمش میکنند، پلو درست میکنند میدهند به بنده و امثال بنده تا بخورند، آن را نگه نمیدارند،

فضلا حواستان جمع باشد چطور پیچاندیم و به نتیجه رسیدیم.

محال است این عالم بیوجود ولي، اگر ولي نباشد محال است بشري باشد، اگر ولي نباشد که به تعبیري انسان کامل، به تعبیري کدبانوي عالم طبیعت، به تعبیري کدخداي این عالم، حکماي پهلوي که در هزار و اندي قبل بودند و مبدا و منشا آنها هم قوچان خراسان ما است، حکمای پهلوی اهل قوچان بودند، پهلو، پهلوي شده است، آنها قائل شدهاند که این عالم کدخدا باید داشته باشد، کدبانو باید داشته باشد، بيکدخدا و بيکدبانو این عالم روشش را از دست میدهد، مدار چرخ به هم میخورد، بلکه سیارات و نیرات همه از هم میپاشند، این مذاق پهلویون است. حکماي اشراق قائل به کلمه قدسیه الهیه شدهاند، حکماي مشا قائل به عقل فعال که عقل عاشر و مدیر این عالم باشد، در لسان شرع، حجه الله، نبی الله، رسول الله، ولی الله، اینها تعبیرات است، در لسان عرفان، انسان کامل، همه یکي است، مثل انگور و عنب میماند، چند تا لفظ است یکي معنا دارد.

این انسان کامل خودش یك نوعي عالي و متعالي است، خودش میوه شجره عالم وجود است، اگر او نباشد درخت براي چه میخواهند، اگر انسان کامل نباشد من و تو چي چي؟ مثل اینکه اگر انسان نباشد، دامدار میخواهیم براي چي، مرغ براي چه میخواهیم، مرغدار میخواهیم براي چي؟ مرغ براي این است که بنده آن را کباب کنم اول افطار بخورم دلم به حال بیاید، بره براي آن است که کباب برگ کنند و بدهند جوانها کباب کنند و بخورند. اگر بشري نباشد، ما بره میخواهیم چه کار کنیم، ما مرغ میخواهیم چه کار کنیم، پرنده، دراج، خدا نصیب همه شما کند، در ترکمن صحرا جایش است، بین کربلا و نجف هم جایش است، لذیذترین گوشت پرنده دُراج است، اگر خوردید از ما هم یاد کنید. اگر انسان نباشد دُراج میخواهند چکار کنند؟ پرنده میخواهند چکار کنند؟ ماهي میخواهند چکار کنند؟ اینها براي ما است، (خلق لکم ما في الارض جمیعا) [11]

آن وقت ما را براي چه میخواهند؟ عاشق جمال ما هستند؟ عاشق ابروی ما هستند؟

نخیر،

ما را براي انسان کامل میخواهند، انسان کامل باید باشد، ولي الله باید باشد تا ما باشیم، «لو بقیت الارض بلا امام لساخت باهلها» [12] ، حالا معلوم شد که امام چه میگوید.

قربانتان بروم، قربان خاك پاي شاگردانت بروم اي امام صادق7، اي امام باقر7، خدا من را فداي خاك پاي ابوبصير، محمد بن مسلم و زراره بن اعين تو كند.

در هزار و دويست سال قبل از دهان مبارك اين بزرگواران و پيشوايان مذهب ما جعفری، كلماتي بيرون آمده است كه بعد از هزار و دويست سال بزرگـترين فيلسوف دنيا در برابر آن كلمه سر خشوع و خضوع پائين ميآورد.

مكرر گفته‌ام چهارصد سال است شرق بر محور فلسفه ملاصدراي شيرازي ميچرخد، در فلاسفه بشري بزرگترين فيلسوفي كه محور شده و كانون فلسفه شده و استاد به معناي واقعي شده است، نه مثل استادهای دانشگاه‌های اروپا، استاد واقعی فلسفه بشری دنيا است، صدرالمتاهلين شيرازي است، هركس بعد از او آمده، همه مقلدين و شاگردان او هستند، چيزي بر او اضافه نكرده‌اند.

ايشان در مقابل همين كلمه‌اي كه عرض كردم، از امام صادق7 يكي از شيعيان پرسيد كه آقا ميشود زمين بي‌امام باشد؟ حضرت فرمودند: «لو بقيت الارض بغير امام»

«لو لا الحجه لساخت الارض باهلها» نداريم، يك چنين عبارتي در هيچ روايتي نداريم،

«لو بقيت الارض بغير حجه لساخت باهلها» «لماجت باهلها» هر دو نقل شده است.

اگر زمين بدون حجت و امام باشد اهلش را به خود فرو ميبرد،

چرا؟

درخت بي‌ميوه را بايد بكنند و بسوزانند، انسان بي ولي الله، درخت بي‌ميوه است، درخت بي‌ميوه فايده‌اي ندارد، بايد ميوه باشد تا درخت‌ها باغباني شوند، از اين‌كه درخت را آبياري ميكنند ما استنتاج و استفاده ميكنيم كه ميوه هست.

ميوه بشر كه فرد عالي است و ذي‌المقدمه و نتيجه خلقت بشر است، وجود مسعود ولي الله است كه 47 ؟؟؟ امروز شخص شخيص و گوهر قديس و جوهر نفيس اعلي حضرت امكان مكنت، كيهان شوكت حجه الله في الارضيين و خليفه الله علي العالمين حضرت مهدي7 است.

در قبض و بسط نيست جز او مالك سطح زمين و كون محدد را

فلك الافلاك محدد الجهات،

در طي و نشر نيست جز او حاكم مصر وجود و مُلك مخلد را

هرگز نبود جز ز خط سبزش

خيلي عالي گفته است.

هرگز نبود جز ز خط سبزش آرايش اين رواق زبرجد را

مُلك جهان به سلطنتش قائم تا كي كند قيام مجدد را

بر باد داده زلف مجعد را در بند كرده عقل مجرد را

خدايا به هويت حَقه‌ات، خدايا به ذات عاليه‌الصفات خودت، خدايا به اسم اعظمت در قرآن خاتم‌النبيين9، به همين زودي ظاهرش بفرما،

جهان را از اين نحسي و ننگي و كثافت، مزبله شده دنيا، خدايا بحق پيغمبر جهان را به وجود مسعود آن بزرگوار از اين كثافت‌ها پاك بفرما.

فحشا و منكرات و فساد اخلاق و پستي‌ها و رذالت‌ها و ظلم و تعدي‌ها را به وجود مسعود آن بزرگوار به زودي برطرف فرما.

«لو بقيت الارض بلاحجه لساخت باهلها»

قربانت بروم امام باقر7، امام صادق7، در هزار و دويست سال پيش در يك جمله كوتاه گفتي، آن‌وقت همين صدرالمتالهين يك ورق در اين مورد مبادي علمي مي‌نويسد و بعد هم خودش اعتراف ميكند كه هنوز ما درست پي نبرده و نميتوانيم تشريح و توضيح دهيم فرمايش اين بزرگواران را. يك كلمه گفته است، يك كلمه جمعي جملي، يك اقيانوس مطلب علمي دارد،

خدا شاهد است، مطلب را عصاره و خلاصه كردم، سر و دمش را زدم، قدري هم از اصطلاحات را خارج كردم، از بيست تا يكي را عصاره كردم، خواستم همه بفهمند، گفتم و رد شدم و الا همين مطلب سه روز الي چهار روز حرف دارد.

همه اين‌ها را در يك كلمه تحويل داده است: «لو بقيت الارض بلاحجه لساخت باهلها»

يك جاي ديگر ميفرمايد: «الحجه مع الخلق و بعد الخلق و قبل الخلق»

اين مال فردا ان‌شاءالله، دنباله مطلب اگر كيفم كشيد بگويم كه در اين‌جا چه ميگويد: «الحجه مع الخلق و بعد الخلق و قبل الخلق» تمام روي موازين و مبانی علم است. بنده كه ناخن پاي شاگرد امام جعفر صادق7 را از ابوحنيفه بالاتر ميدانم بي‌خود نيست، با ابوحنيفه كه پدر كشته نيستم، با مالك بن انس پدر كشته نيستم، با احمد حنبل پدر كشته نيستم، با امام صادق7 هم پسر عمو نيستم بنده، نگاه

ميكنم به كلمات امام صادق7 می‌فهمم كه اقيانوس مواجي از علم‌ها است و ابوحنيفه! اگر چهار تا كلمه‌اي هم گفته است، دزدي از جای ديگر كرده است.

خود كلمات اين دوازده امام دلالت ميكند در اين‌كه اين‌ها وصي پيغمبر هستند، انسان كامل هستند اين‌ها كدبانو و كدخداي اين عالم هستند، اين‌ها مدير و مَدار بشر هستند. اين‌ها معدنشان معدن طلا است و از معادن ما نيستند، خود كلمات آن‌ها، خود كلماتی كه از امام زمان نقل شده است، بعضي دعاها از آن حضرت نقل شده است، مملو از معارف است.

بابا، شما اگر خواسته باشيد پي به مطلبی ببريد كه فلانی از چه رشته‌ای است؟ نگاه ميكنيد حرف‌هايش چطور است؟ حرف‌هايش سنخ حرف‌هاي شيخی‌ها است، حرف‌هايش سنخ حرف‌هاي صوفي‌ها است، حرف‌هايش سنخ صنف حرف‌هاي ماترياليست‌ها و مادی‌ها است، حرف‌هايش سنخ حرف‌هاي فقها است، حرف‌هايش سنخ حرف‌هاي متكلمين است، از حرف‌هايش ميفهميد اين چه كاره است.

خوب، ما از حرف‌هاي دوازده امام مي فهميم كه اين‌ها وصي پيغمبر هستند، چون حرف‌ها عين حرف‌هاي بيغمبر است با طرز ديگري، با توضيح بيشتري، با شرح زيادتري، ما ميفهميم امام حسن عسكري7 نايب پيغمبر است، حرف‌هايش در ابواب معارف، در بداء، در مشيت، در قضاء، در قدر، در اراده، در جلال، در جمال، در ابداع، در صنع، در اختراع، در عالم اظله، در عالم اشباح، در عالم انوار تا برسد به عالم تكوين اين كائنات، ميبينيم كه آن‌چه را كه خاتم الانبيا و قرآن گفته است، امام حسن عسكري7 هم همان سيستم حرف را ميزند.

اما عمر! عمر كه اصلا اهل علم نيست اصلا قابل اسم بردن نيست به والله العظيم اين‌ها اصل قابل اسم بردن نيستند. من يك بچه طلبه پستي هستم، هيچي هم بلد نيستم، خاك پاي طلبهها هستم اصلا نه عمر آن‌ها نه ابابكر آن‌ها، عثمان را كه ول كن، بچه حاجي خوش‌گذران! اين دو را من اصلا قابل ذكر نميدانم، اين‌ها چه كساني هستند؟ هِر را از بِر تشخيص نميدهند، اين‌ها نميفهمند معارف با عين است يا با الف!

عمر و ابابكر كه حسابشان رسيده شد، استاد كه رفت ديگر بقيه را رها كن، يزيد و معاويه و عبدالملك تا مروان حمار، في الجمله هارون و مامون، دو سه تا كلمه از فلاسفه يونان دزديدند كه ترجمه شده بود به گوش آن‌ها خورده بود.

بيا اين‌طرف، علي بن ابيطالب7، حسن7، تا امام عسكرى7، تا خود امام زمان7 يك جمله كوتاه ميفرمايند ميفهميم چه دارند ميگويند، آن دعاي رجبيه كه از ناحيه مباركه حضرت اذن صدور پيدا كرده است، بگذاريد جلو، يك اقيانوس معارف الهي است، خطبه‌هاي پيغمبر، خطبههاي اميرالمومنين7 مندمج و مندرج است در همان دعاي مختصري كه از ناحيه مقدسه امام زمان7 رسيده است. ما به اين ادله اين‌ها را قبول كرده‌ايم و الا نه پول به ما داده‌اند نه قوم و خويشي با ما دارند، هزار و دويست سال قبل هم بوده‌اند. ما با معتضد عباسي، با فلان عباسي، با فلان اموى، با اين‌ها كه دوستي نداريم و دنبالشان نميرويم چون چيزي در دستگاه آن‌ها نميبينيم، آن‌ها صفر صفر هستند، من خودم به صد درجه از آن‌ها ملاتر هستم، من اگر بخواهم وارد شوم در بعضي چيزها و چيز بنويسم، به خدا اگر ابوبكر آن‌ها، اگر عمر آن‌ها، نوشته من را بفهمند. اصلا قدرت فهم نوشتههاي مرا داشته باشند؟ آن‌وقت من آن‌ها را خليفه پيغمبر بدانم و پيرو اين‌ها بدانم!

فدا شدن عالي به سافل معنايش همين است. بنده امام صادق7، امام باقر7 را نگاه ميكنم، حضرت امام رضا7، پادشاه خودمان، سلطان سلاطين ما خراساني‌ها را نگاه ميكنم، يك جمله كوتاهشان را نگاه ميكنم يك اقيانوس معارف است، عين خطبههاي پيغمبر است، عين خطبههاي علي ابن ابي طالب7 است عين حقايق قرآن است، سيستم حرف عين قرآن است، ميفهمم اين مبين قرآن است، اين جانشين پيغمبر است.

خدايا به ذات مقدست شريك قرآن را به زودي آشكار فرما،

به ذات مقدست جهل و ابهام را از عموم طبقات بشر به وجود مسعود اين يگانه داناي مكنونات غيبي خودت، به زودي برطرف بفرما.

امروز امير در ميخانه توئي تو

يابن العسكري7

امروز امير در ميخانه توئي تو　　　　فريادرس ناله مستانه توئي تو

آقا جان، دل‌ها را به طرفش روانه كنيد، شايد هم او الان متوجه شما باشد، چه كسى خبر دارد، شايد هم توي مجلس باشد، چه مانعي دارد، ميآيد توي مجالس، ميبينندش نميشناسندش.

اي مولا

مرغ دل ما را كه به كس رام نگردد　　　　آرام توئي دام توئي دانه توئي تو

عزیز من، قربان خاک پای تو بشوم،

آقاجان،

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

آدم عاقل دنیا میخواهد چه کار کند؟ آخرت میخواهد چه کار کند؟ مولا را میخواهد، خدا را میخواهد،

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

ای قربانت بروم،

گنجي كه نهان است به ویرانه توئي تو

یابن العسكري7 هر جاي دنیا كه هستی، توجه داري به مجلس، ما داریم میرویم به كربلا، شما هم بیا اینجا، این جمعیت را حركت دادم، الان می‌روند میان گودي قتل‌گاه، سیدها جلو بیافتید،

یا بن العسكري7 قافله بسته‌ایم براي كربلا، كنار نعش جدت سیدالشهداء7، آنجا مجلس روضه است، پسر حضرت امام حسن عسكري7 بیا بیا، آنجا روضه را گوش بگیر،

روضه‌خوان عمه‌ات زینب3 است،

اي واي،

يك مشت زن و بچه اسیر هستند، روضه‌خوان روضه میخواند،

گوش بدهید، شیعه شما گریه كنید، امام زمان شما هم گریه كنید، آقا قربان خاک پایت بشوم،

عمه‌ات روضه مي خواند،

«بابی المهموم»

ای وای،

« ؟؟؟ 1:08:00 بابی العطشان بابی المغموم»

الحمدلله خیلی اشک‌ها جاری شده است، هركس گریه مي كند ناله‌اش را بلند كند، دست و سرها هم خدمت كنند،

واي، خواهرت قربان دل پر غصه‌ات، با دل پر غصه از دنیا رفتي، حسنیم7، عزیز برادرم،

در این كلمه ناله همه بلند شود،

وای

خواهرت قربان لب تشنه‌ات. با لب تشنه از دنیا رفتي.

يك شعر هم بخوانم:

داد آسمان به باد ستم خانمان من تا از كدام باديه پرسی نشان من

هركس لطيفه شعر را فهميد بلند گريه كند، زبان حال زينب3 است.

بي‌خود در اين چمن نكشم نالههاي زار آن طايرم كه سوخت فلك آشيان من

ای وای

بحق مولانا الحسين المظلوم و باخته المظلومه3

يا الله

دو نفر از برادران ديني شما كه يكي از آن‌ها حق عظيميگ بهردن نوع شما دارد، خدمت خيلی كرده است نوكر امام حسين3 است، ابتلای شديدی اين دو نفر دارند، يكي از آن‌ها مريض است، يكي مريض دار است، از من التماس دعا كردند كه از شما التماس دعا كنم. من هم قول داده‌ام،

به منظور شفا و حاجت اين دو نفر پنج نوبت آيه مباركه (امن يجيب) را با صداي بلند و يك آهنگ كه اثر كند، در شما ايجاد حال كند، به منظور قضای حاجت شرعی دو تا برادر شيعه خود بخوانيد، اميد است خداوند متعال روي خلوص نيت شما و پاكی قصد شما حاجت آن‌ها را بر آورد، و خداوند حاجت شرعی همه شما را هم برآورد.

پنج نوبت آيه شريفه را بخوانيم و بعد در خانه خدا برويم.

(بسم الله الرحمن الرحيم امن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السوء) [13]

خدايا به قطعه قطعه بدن امام حسين3 و قطره قطره اشك چشم خواهرش و به سوزش دل دختران يتيمش، همين ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

ما را به ديدار و به نصرت اين بزرگوار سرفراز بفرما.

پيوند ولای ما را با اين شجره ملكوتی محكم‌تر فرما.

دل اولاد ما را و اولاد اولاد ما را از ولای امام زمان3 مملو و سرشار فرما.

قلب مطهر آن حضرت را از ما خرسند بدار.

ما را در ظل ولای ولایش از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما.

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را برطرف بفرما.

گرفتاران ما را خلاص گردان.

بیماران ما را شفا بده.

بیماری جهل را از ما دور گردان.

گناهان ما را بیامرز.

توفیق تقوی و پاکی از گناه تا آخر عمر طولانی به ما عطا بفرما.

ذوی الحقوق گذشته ما را غریق رحمت فرما.

موجودین از ذوی الحقوق ما را موفق و موید بدار.

خدایا در بنای این مسجد و در بقای این مسجد، هرکس کمکی کرده است، مادی و معنوی و قلمی و قدمی و زبانی و از دنیا رفته است او را بیامرز.

هرکس در این مسجد بندگی تو را کرده است به انحا بندگی‌ها، درس گفته و درس خوانده، مساله گفته و مساله شنیده، تفسیر قرآن گفته و شنیده، قرآن و نماز خوانده، موعظه شنیده، همه این‌ها عبادت است، هرکس در این مسجد عبادت تو را کرده است و مرده است، او را بیامرز.

همه این مردم در گذشته را با ما در ثواب این مجالس ما شریک بفرما.

حاضرین مجمع ما هر حاجت شرعی دیگر دارند برآور.

عواقب امور را به خیر بگردان.